

معناشناسی زبان شناختی و معناداری در گزاره‌های دینی

مهشید الوندی
جواد طاهری

چکیده

یافتن یک تبیین جامع و عام که قدر مشترک تمامی مسائل علم معناشناسی باشد بسیار دشوار می‌نماید اما در این باب تلاشهایی هم صورت گرفته است. این مقال در صدد است که با بهره‌گیری از برخی مباحث عام‌تر که بیشتر مورد وفاق هستند نگاهی به مسأله معنا در محتوای دین داشته باشد. البته نظریات متعددی در باب چیستی و ماهیت دین ارائه شده اما تنها برخی رویکردها به دین این امکان را فراهم می‌کند که مبحث معناشناسی را در باب آن به کار بندیم. بر این اساس و با اخذ رویکرد شناختاری و گزاره‌ای بودن دین، نوشتار حاضر، بحث معناشناختی را در این باب طرح خواهد کرد و با بهره‌گیری از نظریات متعدد و مناسب با بحث خود چشم‌اندازی برای مطالعه بیشتر در این عرصه برای معناپژوهان دینی ترسیم خواهد کرد.

درآمد

قلمرو معناشناسی بسیار گسترده و فراخ است به نحوی که امروزه داعیه تسلط و دسترسی به تمامی مباحث مطروحه در آن چندان مورد استقبال واقع نخواهد شد. علم معناشناسی که به بررسی معنا از جنبه‌های مختلف می‌پردازد از جمله علمی است که در مطالعات میان‌رشته‌ای بسیار کاربرد دارد به نحوی که هم می‌توان آنرا به عنوان یک علم مستقل با علم دیگر مثل شناخت‌شناسی مقایسه کرد و هم در مقایسه دو علم دیگر با هم از روش معناشناختی بهره برد. رویکرد اخیر را در آثار آن دسته از اندیشمندان می‌توان یافت که به بررسی معناداری در دین پرداخته‌اند که در این ره یافت نظریات مختلف در باب معنا بررسی می‌شود و سپس نحوه کاربرد آن در باب مضمون و محتوا و یا صورت دین بیان خواهد شد. بحث معناداری در دین را نباید با بحث معنای زندگی و نسبت آن با دین خلط کرد و نوع اخیر از دایره بحث

این نوشتار بیرون است.

نظریات مختلف در باب معنا (meaning)

به طور کل در باب معنا دو پرسش را می‌توان طرح کرد: معنای این یا آن نماد چیست؟ ب بر اساس کدامیک از واقعیت‌ها در رابطه با فلان شخص یا گروه یک نماد فلان معنا را با خود به همراه دارد. با توجه به این دو پرسش دو نظریه «معناشناختی» و «شالوده‌ای» مطرح شده و اصطلاح «نظریات مختلف در باب معنا» و یا «نظریه معنا» در تاریخ اندیشه جدید بر هر دو نظریه اطلاق می‌شود. با این همه نباید فراموش کرد که یک سنت مشهور در فلسفه زبان معتقد است که در باب معانی اظهارات زبانی، به حقایق خاصی نمی‌توان پایبند بود.^۱

۱. نظریه معناشناختی (Semantic) به تعیین و تحدید محتوای معناشناختی اظهارات موجود در یک زبان می‌پردازد.





به سوی جهان راه می‌یابد و کلمات به اشیاء و رخداد‌های درون جهان ارجاع می‌شوند و مدلول آن‌ها بررسی می‌شود. در کارکردگرایی نسبت زبان با کاربران آن و نیز با بافت کارکردی و عملی آن مورد توجه قرار می‌گیرد. هرگاه پژوهش ما متوجه اظهارات و بیانات زبان و دلالات معنایی آن‌ها باشد و به اقوال متکلم توجه بکند وارد قلمرو معناشناسی شده است.^۶ هالیدی میان دو نوع معنا تمایز قائل می‌شود: معنای تمثیلی (Ideational) که همان معناشناسی است و معنای بین‌الذنهانی و میان‌فری (Interpersonal) که متعلق کارکردگرایی است.^۷

در علمی همچون فلسفه و معناشناسی زبان‌شناختی نگرش‌های متفاوت و گاه متعارضی در خصوص نسبت گزاره (proposition) و جمله (sentence) وجود دارد. برخی بر این باورند که گزاره واحد را می‌توان با جمله‌های مختلفی بیان کرد. گزاره دال بر یک واقعیت ممکن و انتزاعی است نه یک واقعیت محقق.^۸ اما با این همه جمله و گزاره پیوند نزدیکی با هم برقرار می‌کنند تا آنجا که گزاره برای نمود یافتن، خود را در قالب جمله نشان می‌دهد.^۹

نظریات معناشناختی گزاره‌ای

نظریه ارجاعی یا مصداقی معنا Referential

Theory:

بر اساس نظریه مصداقی، معنای یک عبارت چیزیست که آن عبارت به آن اشاره می‌کند و یا قائم به آن است.^{۱۰} بنابر تقریری خاص، این نظریه اظهارات یک زبان را با ارزش‌های خاصی جت (pair) می‌کند نه آنکه آن‌ها را با معنایشان منطبق سازد بلکه اظهارات را با سهمی که آن‌ها در تعیین ارزش صدق جملات دارند جفت می‌کند. این نظریه به فرگه منسوب است. وی می‌کوشید منطق را برای انطباق با مدلولات ریاضی قاعده‌مند ساز^{۱۱} مثلاً لفظ سعدی به اسمی راجع می‌شود که نام سعدی بر آن قوام دارد و ارجاع محمولاتی مثل «یک شاعر است» بر سعدی به چیزی بر می‌گردد که آن چیز را با ارزش صدق (مل صادق یا کاذب) پوند می‌دهد. پس محمولات باید به همراه دو چیز دیگر موفق به ساخت جمله شوند. بی با شییی که ارزش صدق «ادق» را دارد و یکی با شییی که ارزش صدق «کاذب» را دارد.

نسبت ارجاع با معناشناسی

پرسشی که ممکن است به ذهن متبادر شود این است که اگر یک نظریه ارجاعی فراهم شود آیا می‌توان آنرا یک نظریه معناشناسی رضایت‌بخش به حساب آورد؟ خیر. به دو نمونه‌مثال که کواین^{۱۲} به آن‌ها اشاره کرده بنگری: «تمامی قلب‌داران، دارای قلب هستند» و «تمامی قلب‌داران، دارای

این محتوا می‌تواند گزاره‌ای (propositional) و یا غیرگزاره‌ای (non-propositional) باشد و بر اساس تنوع گزاره‌ها در حالت اول نظریات معناشناختی مطابق با آن‌ها نیز متفاوت است.

۲. نظریه شالوده‌ای (Foundational) در باب معنا بیانگر حقیقت‌ها (facts) است بر حسب آنکه کدامیک از اظهارات، حاوی مضمون معناشناختی آن حقیقت‌ها می‌شوند. این خود به دو دسته منشعب می‌شود: یکی نظریاتی که معنای اظهارات یک زبان را که توسط گروهی به کار می‌رود بر حسب مضامین موجود در حالات ذهنی اعضای آن گروه شرح می‌دهد و دیگری از تبیین و شرح معنای اظهارات مذکور خودداری می‌کند.

دیوید لویس در کتاب «معناشناسی عمومی» می‌نویسد: من دو موضوع را از هم متمایز می‌سازم اول، شرح و تبیین زبان‌ها و گرامرهای ممکن به عنوان نظام‌های معناشناختی انتزاعی که در آن نمادها با جنبه‌هایی از جهان ارتباط دارند و دوم شرح واقعیت‌های روانشناختی و جامعه‌شناختی که به وسیله آن هر مورد خاص از این نظام‌های معناشناختی انتزاعی موردی است که توسط یک شخص یا جمعیت به کار گرفته می‌شود.^۲

نظریه معناشناسی

به طور کل دو نوع معناشناسی را می‌توان از یکدیگر باز شناخت: یکی معناشناسی متمرکز بر ساخت معنایی و دیگری معناشناسی‌ای که معنا را بر اساس تجارب ما در قلمروی خارج از زبان مورد بررسی قرار می‌دهد.^۳ به دشواری می‌توان یک نظریه عام در باب معناشناسی زبان‌های مختلف ارائه داد. برخی بر این باورند که تمامی زبان‌های طبیعی می‌توانند برخوردار از نوعی نظریه معناشناختی باشند. رهیافت‌ها به معناشناسی را می‌توان به گزاره‌های propositional و غیرگزاره‌های nonn-propositional تقسیم کرد.^۴

معناشناسی زبان‌شناختی

زبان نظامی است که در آن دو روال همواره به چشم می‌خورد. یکی روال برگردانی معانی به علامات و نشانه‌ها (signals) و دیگری روال معکوس آن یعنی بازگردانی و ترجمه علامات و نشانه‌ها به معانی. آنچه در بحث حاضر اهمیت دارد و بناست بدان پرداخته شود بحث از معانی و به طور کل ماهیت معنا و کارکرد آن است. معنا از دو حیث ارزیابی می‌شود: معناشناسی (semantics) و کارکردگرایی (pragmatics).^۵

سنت فلسفی رایج، معناشناسی را اینگونه تعریف می‌کند: بررسی نسبت موجود میان زبان و جهان. در معناشناسی، زبان





بدین معنی که هر اظهاری ارزش یا محتوایی دارد که موجب تعیین ارجاع برای آن اظهار می‌شود.^{۱۴} بر اساس این نظریه معنا همان مصداق لفظ و کلام است و بی‌معنایی به بی‌مصداقی تعبیر می‌شود. معنا را باید در ارجاع جستجو کرد. معانی با ارجاع به مصداق خارجیشان واضح می‌گردند. سادگی (simplicity) و گره‌گشایی از مشکل تسلسل در معنا باعث شده که این دیدگاه در کانون توجه برخی اصحاب فکر قرار گیرد. نسبت و رابطه‌ای که میان لفظ و معنا در این نظریه به وجود آمده تجربی است نه فطری. با وجود مزایای قابل شهود اشکالاتی همچون ناتوانی در تبیین معنای جملات انشائی و توضیح موارد وحدت معنا در عین کثرت مصداق و بالعکس به چشم می‌خورد. علاوه بر این بنابر نظریه معناشناختی مصداقی معنا که بی‌مصداقی مساوی است با بی‌معنایی، ضماین که فاقد مصداق خارجی اند بی‌معنا می‌شوند.^{۱۵}

نظریه قابل توجهی که در این زمینه مطرح شده عبارتست از اینکه اشتغال معناشناسی به روشی است که ما زبان خویش را با تجارب عالم خارج مرتبط می‌سازیم از اینرو مصداق، مؤلفه اصلی مطالعات معناشناسی را تشکیل می‌دهد.^{۱۶} اما با این همه مسأله بسیار مهمی که در علم معناشناسی در این باب مطرح شده و در واقع بیانگر آن است که ما در نظریه مصداقی با یک مشکل اساسی دست و پنجه نرم می‌کنیم آن است که در عالم خارج ما مرز مشخصی میان مصداق نمی‌توانیم ترسیم کنیم اینک مثلاً صدلی چیست و یا وجه اشتراک میان تمامی چیزهایی که به عنوان صدلی از آنها یاد می‌کنیم و یا فرق دقیق میان صدلی و میز چیست امری است که به دشواری می‌توان از عهده آن به در آمد و شاید اصلاً ممکن نباشد. این مشکل در باب اسامی خاص و مصداق ملموس آن‌ها در خارج مطرح است و در باب نامهایی که مصداق خارجی ملموسی ندارند وضع از این هم پیچیده‌تر می‌شود. پالمر از این مشکل تحت عنوان معضل تسمیه در معناشناسی یاد می‌کند و معتقد است هر دو مکتب اصالت واقع (realism) و اصالت تسمیه (nominalism) در پاسخ بدان در مانده‌اند.^{۱۷}

نظریه تمثیلی Ideational Theory

معناداری تمثیلی همان برخورداری از ایده یا اندیشه مطابق است. این ایده‌ها که در زبان نمودار خواهند شد موجب انتقال معنا میان افراد مختلف می‌شوند. هرگاه لفظی را می‌شنویم آنچه که بدان سبب در ذهن ما نقش می‌بند همان معنا است. اشکالی که بر این دیدگاه وارد شده این است که با توجه به استقلال‌لی که این نظریه میان فکر و معنا قائل شده باید پرسید که ایده‌های ذهنی چگونه به زبان ارتباط می‌یابند.

کلیه هستند». فرض می‌شود این دو جمله صادقند. در نظریه ارجاعی این دو جمله یک معنا دارند و به یک چیز ارجاع می‌دهند اما با اندکی دقت می‌توان فهمید که دو جمله به لحاظ معنایی با هم متفاوتند و جمله دوم آگاهی‌بخشی و اطلاع‌دهی بیشتری دارد.

بر اساس دیدگاه ارجاعی در گذشته ستاره صبح‌گاهی و ستاره شامگاهی دو معنای متفاوت داشتند چرا که گمان می‌شد آن‌ها واقعا دو ستاره هستند^{۱۸} لذا دو مصداق متفاوت دارند. اما با رشد علم کشف شد که ستاره صبح‌گاهی همان ستاره شامگاهی است. پس باید هم‌معنا باشند. این مثال وجود اشکال در این نظریه را نشان می‌دهد.

به دو مثال دیگر توجه کنید: «علی معتقد است که تمام قلب‌داران دارای قلب هستند» و «علی معتقد است که تمام قلب‌داران دارای کلیه هستند». باز هم در نظریه ارجاعی این دو جمله را باید یکی دانست اما می‌دانیم که آن‌ها ارزش صدق متفاوتی دارند. جملاتی از این قبیل را جملات اسناد باور (belief ascription) نام نهاده‌اند که نوعی اسناد نگرش گزاره‌ای به شمار می‌روند. جملات اسناد نگرش گزاره‌ای شامل جملات اسناد باور، اسناد علم، میل و قضاوت می‌شوند. دو مثال پیشین محتوایی غیر ارجاعی (non-extensional content) دارند که منظور از کلمه ارجاع extension همان کلمه reference است.

اموری مثل اعتقاد داشتن و موجهاتی مثل ضرورت و امکان و نیز ویژگی‌های معرفتی همچون پیشین و پسین همگی مصداق ذهن به شمار می‌روند. نظریه ارجاعی در باب این امور ذهنی سخنی برای اظهار ندارد. نظریه گزاره‌ای، نظریه ارجاعی را مردود نمی‌داند اما در پی تکامل آن است بدین نحو که علاوه بر ارجاع چیز دیگری به نام محتوا (content) باید اضافه شود. محتوای جملات در واقع همان گزاره‌ها هستند.

نسبت محتوا با ارجاع

دو جمله می‌توانند ارزش صدق یکسان و در عین حال گزاره‌های متفاوتی را نشان دهند اما دو جمله که به یک گزاره واحد بر می‌گردند نمی‌توانند ارزش صدق متفاوتی داشته باشند به نحوی که مثلاً یکی صادق و دیگری کاذب باشد. به طور کل دو جمله با محتوای یکسان که فی‌المثل از یک گزاره واحد حکایت دارند باید در عین حال ارجاع یکسانی داشته باشند اما اظهاراتی که ارجاع یکسان دارند ممکن است محتوای متفاوتی داشته باشند. پیروان فرگه برآنند تا نشان دهند که «حس» (sense) منبعی است برای تعیین و تشخیص ارجاع. این سخن که محتوا ارجاع را تعیین می‌کند بیانگر چیزی است که باید تحقق آنرا از یک نظریه معناشناختی انتظار داشت





در معنا (به شین، بفرما،). مغل این دیدگاه است. نظرگاه رفتاری بر اساس روانشناختی زبان، ذهن را لوح سفیدی می‌داند که لفظ بر آن نقش می‌بندد در حالی که اوضاع و احوال دیگر بر شکل‌گیری معنا دخیل‌اند. بر همین اساس چامسکی Chomsky از منتقدان آن به شمار می‌رود.

نظریه تصویری معنا

این دیدگاه حاصل تأملات فلسفی دوره نخست زندگی ویتگنشتاین است که بر اساس آن زبان را ابزار واقع‌نمایی

علاوه بر این، امور معنادار فاقد صورت ذهنی مثل حروف در کجای این نظریه جای می‌گیرند. مسأله دیگر آنکه در این نظرگاه وحدت معنا در اذهان مختلف خدشه‌دار می‌شود چرا که هر فردی صورت ذهنی منحصر به خود را دارد. این مشکل به مسأله اذهان دیگر (Other minds) شهرت دارد و به «نه جز من گروی» (solipcism) منجر خواهد شد.^{۱۸}

نظریه رفتاری Behavioral Theory

بر طبق این نظرگاه معنا را باید در رفتار و نیز کنش‌ها



قلمداد می‌کرد. به زعم او اندیشه (معنا) تصویر منطقی واقعیت است و صورت کلام نیز منطبق بر صورت واقعیت است. هر زبانی تشکیل شده و قوام‌یافته از گزاره‌های ساده (اتمی) و بنیادین معنادار است و گزاره‌های مرکب معنای خود را از آن‌ها اخذ می‌کنند.^{۲۰} فقره‌های زیر گواه این مدعات:^{۲۱}

۳،۲ در گزاره اندیشه می‌تواند چنان بیان شود، که بن پاره‌های گزاره - نشانه مطابقت داشته باشند با برابر ایستاهای اندیشه. (ص ۲۱).

۳،۲۱ همپیکرش برابر ایستاهای در یک موقعیت چیزها، مطابقت می‌کند با همپیکرش نشانه‌های ساده در گزاره - نشانه. (ص ۲۱).

۳،۳ فقط گزاره است که معنا دارد؛ فقط در بافت یک گزاره است که یک نام نشانگری دارد. (ص ۲۳).

و واکنش‌های میان افراد تعبیر کرد. آنگاه که کلامی اظهار می‌شود و شنونده‌ای نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد این واکنش چه از نوع فعلی (نظریه چارلز موریس) و چه از نوع شأنی و درونی (چارلز اسکود)، همان معنا است، از اینرو این دیدگاه به نظریه محرک و پاسخ (stimulus-response theory) موسوم گشته چراکه به شرایط تحریک متکلم و پاسخ مخاطب توجه می‌کند. این دیدگاه در روان‌شناسی و در آثار تیودور بلوم فیلد به وضوح مورد بررسی قرار گرفته است.^{۱۹} کاستی‌ها: عبارات بدون واکنش (counterbalance) ولی معنادار، به خوبی تبیین نشده‌اند. نظریه رفتاری به اشتراک لفظی و نسبی بودن معنا دلالت می‌کند. نکته مهم دیگر آنکه ایجاد واکنش خود متأخر از فهم معنا و تابعی از آن است نه اینکه خود معنا باشد. موارد تکرر در لفظ و وحدت





مثل پرسشگری، خبر دادن، تمنا کردن. این همان چیزی است که آستن آنرا فعل گفتاری (speech act) نام نهاده است. سخنی که در مخالفت با این نظریه گفته شده این است که معنا تابع فعل گفتاری نیست بلکه فعل گفتاری تابع معناست و دیگر آنکه اگر وضعی پیش آید که در آن مراد اصلی متکلم با مراد استعمالی متفاوت باشد این نظریه با مشکل مواجه خواهد شد.

نظریه پراگماتیسم

ویلیام جیمز و پیرس معنا را در پرتو «کارایی» مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهند از نگاه آن‌ها اگر دو تعریف از یک چیز ارائه شود اما هر دو، پیامد یکسانی را به دنبال داشته باشند باید در ثنویت آن‌ها تشکیک کرد و به تعبیری آن‌ها دو تعریف نیستند بلکه یک تعریف واحدند. اگر قادر باشیم تمامی آثار عملی و ملموس ناشی از صدق یک فرایافت (conception) عقلانی را ملاحظه کنیم آنگاه به تعریف و تبیین کامل آن نائل خواهیم آمد.^{۲۹} از اشکالات این نظریه آن است که میان معنا و کارکرد یک گزاره خلط نموده است.

نظریه هیوم، فرگه، راسل

هیوم بر این باور است که داده‌های حسی برآمده از تجربه عالم خارج موجب ایجاد تصورات و مفاهیم ذهنی می‌شوند. گرچه خود ذهن نیز آفریننده برخی تصورات مجعول است. بر این اساس اگر کلمه یا عبارتی را معنادار تلقی کنیم باید با تصورات ذهنی برآمده از داده‌های حسی منطبق باشد.^{۳۰} معرفت‌شناسانی که اصالت حس را نمی‌پذیرند این دیدگاه را نقد می‌کنند.

فرگه کوچک‌ترین واحد معنایی را جمله در نظر می‌گیرد و کلمه را به شرطی معنادار می‌داند که در یک قضیه و گزاره واقع شده و جزئی از آن به شمار رود. معنا از منظر او چیزی است منسوب به عموم مردم و قابل درک برای همه. زبان وظیفه انتقال معنا را بر عهده دارد. به نظر می‌رسد مسأله اذهان دیگر در این نظریه حل شده باشد.^{۳۱}

در دستگاه فکری برتراند راسل معناداری حاصل نوعی تطابق میان شیء و واژه‌است و زبانی را می‌توان معنادار تلقی کرد که از قانون شیء‌واژه تبعیت کند. جمله معنادار می‌تواند صادق و یا کاذب باشد اما الفاظی که از حالات و درونیات متکلم چیزی را حکایت نمی‌کنند فاقد معنا هستند.^{۳۲}

مقدمات رهیافت به دین بر اساس ساختار

پنر (Penner) مورخ مشهور دین در کتاب «تنگنا و رهگشا» Impasse and Resolution بحث مفصلی در باب اسطوره، شعایر دینی (Ritual) و دین مطرح کرده است. وی

۴,۰۱ گزاره نگاره واقعیت است. (ص ۳۱).

۴,۰۲۴ فهمیدن یک گزاره بدان معناست که بدانیم وضع واقع چه خواهد بود اگر آن گزاره راست باشد. (ص ۳۵)
ویتگنشتاین میان اجزای گزاره اتمی و امر واقع اتمی و نیز میان ویژگی‌های ساختاری و صورتی آن‌ها نوعی تناظر یک به یک برقرار ساخته و بر این باور است که گزاره و وضعیتی که گزاره باز نمود آن است باید واجد نوعی همبستگی باشند.^{۳۲} بنابراین از آنجا که ساخت زبان و واقعیت منطبق بر یکدیگرند لذا با کشف ساخت منطقی زبان می‌توان به ساخت واقعیت نائل آمد^{۳۳} و از اینرو اخلاق و دین و مابعدالطبیعه بی‌معنا خواهند بود.

۴,۰۰۳ بیشتر گزاره‌ها و پرسش‌هایی که درباره امور فلسفی نوشته شده‌اند دروغین نیستند بلکه بی‌معنا هستند.^{۳۴} ص ۳۲۲.

نظریه کاربردی Functional Theory

ویتگنشتاین متأخر در آراء دوره پیشین خود تجدید نظر اساسی کرد و سرانجام به نظرگاه کاربردی روی آورد. وی در توضیح این نظریه از مفاهیمی همچون، کاربرد لفظ، بازی‌های زبانی، نحوه معیشت (forms of life) بهره برد. بر طبق این رویکرد، معنای لفظ مبتنی بر کاربرد آن است. زبان کاربردهای متفاوتی دارد که هر یک از آن‌ها یک بازی زبانی را شکل می‌دهند این بازیهای زبانی با هم شباهت خانوادگی دارند اما نمی‌توان چارچوب معین و مشخصی برای آن‌ها وضع کرد. درست همانگونه که تعریف مشخصی از بازی وجود ندارد و هر یک از آن‌ها کاربردی متفاوت از دیگری دارند.

بنابراین نمی‌توان در پی یافتن بنیادهای زبان باشیم زیرا معنا تابع کاربرد و استعمال است و انحاء معیشت منجر به انحاء کاربرد و استعمال می‌شوند. از باب مثال نحوه معیشت دین مداران با نحوه معیشت ملحدان فرق دارد و از اینرو مفهوم خدا در اولی معنادار و در دومی بی‌معناست.^{۳۵} معنا همان کاربرد است همانگونه که معنای یک مهره در شطرنج همان نقشی است که در بازی ایفا می‌کند.^{۳۶}

«هر نشانه به تنهایی مرده می‌نماید. چه چیز به آن زندگی می‌بخشد؟ نشانه در کاربرد زنده است. آیا آنجا زندگی به آن دمیده شد؟ - یا کاربرد زندگی آن است؟»^{۳۷}

در جای دیگر:^{۳۸} «هنگامی که فیلسوفان واژه‌ای را به کار می‌برند «دانش»، «وجود»، ...

باید همیشه از خود بپرسند: آیا این واژه در بازی زبانی‌ای که که خانه اصلی آن است عملاً همین به کار برده می‌شود؟ کاری که ما می‌کنیم آن است که واژه‌ها را از کاربرد مابعدالطبیعی‌شان به کاربرد روزمره‌شان برگردانیم».

در این نظریه، معنا رابطه تنگاتنگی دارد با کاریکه متکلم با مضمون کلامش انجام می‌دهد (یعنی مراد اصلی متکلم)





به طور کلی در عرصه مطالعات جدید دینی دو نظریه رقیب در باب چیستی دین وجود دارد. البته لازم به ذکر است که نظریات مختلفی در این زمینه ارائه شده اما این دو نظریه به بحث کنونی ما مربوط است: نظریه عقلی - تعقلی (rational-intellectualist) و نظریه بیانی - نمادین (expressive-symbolist). نظریه نخست دین را شامل باورها، اسطوره‌ها و شعایر می‌داند که همگی آن‌ها عقلانی‌اند اما ناراست (False). اندیشمندان برجسته‌ای همچون دورکیم (Durkheim) در کتاب «اشکال اولیه حیات دینی»^{۳۲} و تیلر E. B. Tylor در کتاب «فرهنگ بدوی» (۱۸۷۱)، به نظریه مذکور باور دارند. آنچه به نحو محوری در این نظریه ارائه شده آن است که دین آکنده از رویکردها و نگرش‌های گزاره‌ای است و معانی این گزاره‌ها از معانی زبانی رایج و متداول در میان مردم جدا نیست.

نظریه دوم بر این باور است که دین بیرون از محدوده عقلانیت واقع شده و نمی‌توان در باب صدق یا کذب آن سخنی به میان آورد زیرا دین، گزاره‌ای نیست بلکه مملو از معانی نمادین است. این نظریه نسبت به نظریه نخست از مقبولیت بیشتری در میان متفکران برخوردار است. پوزیتیویست‌ها از آنجا که دین را فاقد محتوای گزاره‌ای قلمداد می‌کردند و اظهارات، بیانات و نمادهای دینی را نه تحلیلی می‌دانستند و نه ترکیبی از این رو آنرا بی‌معنا تلقی می‌کردند. راپاپورت (Rappaport) به منظور سازگار نمودن دو نظریه پیش‌گفته دیدگاه خود را در این باب اینگونه تقریر می‌کند: سطوح مختلفی از معنا در دین وجود دارد. بالاترین سطح معنایی (higher-order) که ریشه در وحدت (unity) دارد خارج از قلمرو عقلانیت قرار گرفته اما به تجربه درخواهد آمد و به تعبیری یدرک ولایوُصف است. وی سطوح نازل‌تر دین را سطح گزاره‌ای و عقلانی برمی‌شمرد.^{۳۸}

هامفری (Humphery) و لیدلاو (Laidlaw) که از قائلان به نظریه دوم به شمار می‌روند شعائر دینی را کنش‌هایی ارتباطی نمی‌دانند و جنبه آگاهی بخشی (informative) را مورد تردید قرار می‌دهند. این رویکرد آن‌ها از اینجا ناشی شده که آن‌ها معتقدند در شعائر دینی قصدیت و حیث التفاتی (intentionality) وجود ندارد. نظریه لوی اشترووس (Levi-Strauss) در باب دین و اسطوره ذیل نظریه دوم قرار می‌گیرد. وی معنای یک اسطوره را برگرفته از معانی اسطوره‌های دیگر می‌داند چرا که بر این باور است که اسطوره‌ها واجد نظامی درونی‌اند که آن‌ها را در هم تنیده و به انسجام با یکدیگر در می‌آورد. دین هم سرگذشتی مشابه اسطوره دارد. شافر (Shaffer) به منظور فاصله گرفتن از دیدگاه اول هسته مرکزی پیدایش و تفسیر اسطوره، دین و نمادها را به لحاظ نظری عبارت از عنصر «تخیل» (imagination) می‌داند.^{۳۹}

بر این باور است که دین و زبان، ساختاری مشابه با هم دارند و بر این اساس ارائه یک تبیین جامع و کامل از هر نظام دینی مستلزم تبیین ساختار نحوی و معناشناختی زبان محور آن است. پتر تأکید می‌کند که در رهیافت نسبت به دین به سه مسأله مقدماتی باید توجه کرد:

۱. در تبیین دین به جای مطالعه مجزا و مستقل عناصر دینی باید دید که عناصر دینی چگونه به یکدیگر مرتبط شده‌اند و چه نسبتی با یکدیگر دارند.

۲. بررسی این رابطه و نسبت موجود میان عناصر مذکور ما را به ماهیت و چیستی دین رهنمون می‌شود.

۳. دین را نمی‌توان مستقل از شرایط و مقتضیات جامعه مورد مطالعه قرار داد و نیز آنرا نمی‌توان به قراردادهای اجتماعی و رخدادهای تاریخی منحصر نمود و فروکاست.^{۳۳}

آیا دین شناختاری است؟

طرفداران نهضت رمانتیک بر این باورند که دین حکایتگر جهان بیرون از خود نیست. بدین معنا که نمی‌توان و نباید آنرا با معیارهای موجود در نظریات علمی رایج مورد سنجش قرار داد بلکه دین در اصل شیء فی نفسه (object-in-itself) است. شیلینگ (Schelling) و امبرتو اکو (Umberto Eco) به نمایندگی بودن دین از تصورات بیرون از آن چندان باور ندارند و رأی جازم بر خود-اظهاری (Self-presentation) آن صادر کرده‌اند.^{۳۴} شرط صدق (Truth condition) در دین عبارت است از وجود سازگاری و انسجام درون‌دینی نه انطباق گزاره‌های آن با بیرون و متعلق گزاره. اینگونه نظریه‌ها را به منظور حل اختلاف و تعارض میان علم و دین نیز به کار برده‌اند.^{۳۵}

زبان دین حقیقی است

نظریه‌های متعددی در این باب که آیا دین مشروط به شرایط صدق است یا خیر وجود دارد. برخی دین را مشروط به شرایط صدق نمی‌دانند چرا که به زعم آن‌ها محتوای دین فاقد مصداقی در بیرون است. گروهی دیگر بر این باورند که دین را می‌توان صادق یا کاذب دانست، منوط بر اینکه گزاره‌های آنرا اینگونه بکاریم که آیا واجد سازگاری و یا انسجام درونی هستند یا خیر. دسته اخیر همچون دسته اول نسبت میان دین و عالم را به لحاظ صدق و کذب منتفی می‌دانند و زبان دین را مجازی می‌دانند که البته دارای فواید خاصی است. اما واضح است که اگر بخواهیم به مطالعات دینی در باب معنا بپردازیم لاجرم باید به این امر پایبند باشیم که معنای زبان دین حقیقی (Literal) است.^{۳۶}

دین، عقلانیت و گزاره





گزاره‌های دینی را مطرح کرده‌اند که دین معنای نمادین دارد اما باید از معنای تحت‌اللفظی پرهیز کرد. این امر به سبب جنبه قدسی دین است. آنچه در پایان بر خواننده عیان می‌شود آن است که نظریات مبتنی بر غیرشناختاری بودن یا بی‌معنایی دین چندان قابل قبول نیستند چراکه اصولاً در باب امر بی‌معنا نمی‌توان نظریه‌ای ارائه داد حتی خود همین نظریه غیرشناختاری. بر این اساس چه از منظر درون‌دینی و چه از منظر برون‌دینی رأی غالب با معناداری دین است هرچند می‌توان صدق و کذب گزاره‌های آنرا مورد بررسی قرار داد که بحث دامنه‌دار و مستقل دیگری است. در پایان پیشنهاد می‌شود که محققان علاقه‌مند به این حوزه کاری با بهره‌گیری از نظریات متعددی که دین را معنادار می‌دانند در باب محتوای دین تحقیقات متعددی به عمل آید و این مسأله نیز بررسی شود که آیا اساساً باید در باب تمامی امور مطرح شده در دین مبحث معناداری به کار گرفته شود و یا اینکه دین ساجات مختلفی دارد که در برخی از آن‌ها مبحث معناداری و کلاً معناشناسی عام جواب‌گو نیست.

منابع

- * اکبری، رضا. ایمان‌گرایی: نظریات کرکگور ویتگنشتاین و پلاتنینگا. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۶
- * لودویگ ویتگنشتاین، پژوهش‌های فلسفی، فریدون فاطمی، تهران. مرکز. ۱۳۸۱.
- * ویتگنشتاین، لودویگ. رساله منطقی فلسفی، ترجمه میر شمس الدین ادیب سلطانی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۶.
- * Alston, William p. philosophy of language. Prentice-Hall. 1964.
- * Bermúdez, J. L. (2003). Thinking without Words. Oxford: Oxford University Press.
- * Carnap, R. (1958). Introduction to Symbolic Logic and its Applications. New York: Dover Publications.
- * Copleston, Frederick. A History of Philosophy. New York: Doubleday. Vol. 8.
- * Durkheim, E. The Elementary Forms of Religious Life. TRANSLATED BY JOSEPH WARD SWAIN. 1976. London: George Alien & Unwin Ltd.
- * Hume, David, An Enquiry Concerning Human Understanding (Chicago: Open Court, 1927).
- * Frankenberry, Nancy K. Radical Interpretation in Religion. Cambridge University Press 2004.
- * Frege, G., 1892, "On Sense and Reference," in Translations from the Philosophical Writings of Gottlob Frege, Peter Geach and Max Black

دین و زبان

پیش از این به نظریات پتر در باب لوازم ورود به عرصه مطالعات دینی اشاره شد. وی در باب وجه اشتراک مطالعات دینی و زبانی از نوعی ساختارگرایی (Structuralism) تبعیت می‌کند. به زعم او همانگونه که در مطالعه زبان به صلاحیت‌ها و قابلیت‌های زبان پرداخته می‌شود نه به تحقق زبان میان افراد یعنی جنبه مصداقی آن، به همین ترتیب هم باید در مطالعات دینی یکر است به سراغ تبیین نظری نظام و ساختار دین بپردازیم نه اعمال دین‌داران.^{۴۰}

بلاچ (Bloch) از زبان‌شناسان صاحب نظریه در حوزه زبان‌شناسی به یکسانی زبان با نحو باور دارد و معتقد است که معناشناسی یعنی مطالعه قواعد ترکیب و تلفیق گفتار یعنی مطالعه محتوا و مضمون گزاره‌ای اظهارات و بیانات. در این دیدگاه منطق مبتنی و وابسته به ویژگی انعطاف‌پذیری قالب و پیکره زبان است و اگر این جنبه مهم از میان برداشته شود آنگاه هیچ استدلالی را نمی‌توان اقامه کرد و در این حالت هم منطق و هم بررسی و تبیین، دیگر مجالی برای ظهور و بروز نخواهد یافت و این خود موجب از بین رفتن معناشناسی می‌شود. بلاچ زبان دین را عاری از نیروی گزاره‌ای و منطق دانسته و از آن به عنوان «سوء بیان واقعیت» تعبیر می‌کند. اما با این همه باید توجه داشت که او دین را تماماً و از بیخ و بن بی‌معنا نمی‌دانست. نظرگاه او در نهایت دین را از قلمرو عقلانیت جدا کرده و آنرا غیر عقلانی (non-rational) قلمداد می‌کند.^{۴۱}

همانگونه که از نظر گذشت نظریاتی که بدانها اشاره شد همگی، ولو به نحو مُضیق، به سطحی از معناداری در دین باور دارند اما برخی از آن‌ها ارتباط دین را با بیرون از خودش قطع کرده‌اند و آنرا محصور در خود می‌کنند. با اعتقاد به معناداری دین اکنون به راحتی می‌توان آنرا مورد ارزیابی قرار داد و حتی صدق و کذب گزاره‌های آنرا مورد بررسی قرار داد و حتی در این حالت می‌توان ادیان را با یکدیگر مقایسه نمود.

نتیجه

مطالعه در باب دین با این فرض آغاز می‌شود که دین قابل مطالعه است و می‌توان در باب آن شناخت حاصل کرد. این دیدگاه به شناختاری بودن دین موسوم شده است. معنادار بودن دین از عوارض و لواحق اعتقاد به شناختاری بودن دین است و بر این اساس دیدگاه گزاره‌ای در مورد دین بر اهمیت این مسأله تأکید می‌کند. برخی دیدگاه‌ها دین را غیرقابل شناخت می‌دانند، برخی دیگر سطوح مختلفی برای آن قائلند که دین در برخی از آن سطوح شناختاری و در سطوح بعدی غیرشناختاری است. پاره‌ای دیگر نظریه سمبلیک بودن





*Wittgenstein, L. (1999). *Philosophical Investigations*. trans. Anscombe, G. E. M. UK: Blackwell publishers Ltd.

*Wittgenstein, L. (1922). *Tractatus Logico-Philosophicus*. London: Routledge. (Trans. C. K. Ogden).

- ۱ Quine, ۱۹۶۰; Kripki, ۱۹۸۲; Soams, ۱۹۹۹
- ۲ Lewis, ۱۹, ۱۹۷۰
- ۳ - Palmer, ۱۹۷۶, p۳۱
- ۴ Speaks, 2011
- ۵ - Hurford, 2007, p. 3
- ۶ Carnap, ۱۹۵۸, p.۷۹
- ۷ - Halliday, ۱۹۸۵,
- ۸ - Hurford, ۲۰۰۷, p. ۸۸, ۸۹
- ۹ - Bermúdez, ۱۶۰, ۲۰۰۳
- ۱۰ - Holm, and Karlgren, ۱۹۹۵, p.۲
- ۱۱ - Frege, ۷۸-۵۶, ۱۸۹۲
- ۱۲ - Quine, ۱۹۷۰, p. ۹
- ۱۳ - Frege, ۷۸-۵۶, ۱۸۹۲
- ۱۴ Speaks, 2011
- ۱۵ - Alston, ۱۹۶۴, p. ۱۲
- ۱۶ - Palmer, ۱۹۷۶, p۳۰
- ۱۷ - Ibid, p۲۲
- ۱۸ - Alston, ۱۹۶۴, p. ۱۹
- ۱۹ - Ibid
- ۲۰ - Wittgenstein, ۱۳۲/۴, ۳۲/۳, ۲۰۳/۳, ۱۹۲۲
- «۲۱- ویتگنشتاین، لودویگ، «رساله منطقی - فلسفی ۳:۳۲، ۳۶، ۱۳۷۸، ص ۲۲- ویلیام لودویگ، ۱۳۷۸، ص ۲۳ - Wittgenstein, ۲۱/۳, ۴/۴, ۱۹۲۲
- «۲۴- ویتگنشتاین، لودویگ، «رساله منطقی - فلسفی ۱۱۶-۲۵- اکبری، رضا، «ایمان گروی»، ص ۲۶ - Wittgenstein, ۱۹۹۹, piece ۵۶۳
- ۲۷- ویتگنشتاین، لودویگ، «پژوهشهای فلسفی»، بخش اول، بند ۲۳۴، ص ۴۳۲
- ۲۸- ویتگنشتاین، لودویگ، «پژوهشهای فلسفی»، بخش اول، بند ۱۰۳، ص ۱۱۶
- ۲۹ - Copelston, vd.۸, p.۳۱۱
- ۳۰ - Hume, ۱۹۲۷, p. ۱۹
- ۳۱ - Frege, ۱۹۷۹, p. ۲۵۳
- ۳۲ - Russell, ۱۹۲۲, p.۱۹۶
- ۳۳ Penner, ۱۹۸۹
- ۳۴ Umberto Eco, ۱۹۸۴, ۱۴۱
- ۳۵ - Frankenberry, ۲۰۰۴, p ۱۶۵
- ۳۶ - Ibid, p ۱۵۷
- ۳۷ - Durkheim, ۱۹۷۶, p. ۸۲, ۸۱
- ۳۸ - Rappaport, ۱۹۹۹, p. ۷۱
- ۳۹ Humphrey, ۱۹۹۴, p. ۲-۹۱
- ۴۰ Penner, ۱۹۹۸, p.۱
- ۴۱ - Frankenberry, ۲۰۰۴, p. ۱۵۵

(eds.), Oxford: Basil Blackwell, 1960.

*Frege, Gottlob. *Posthumous Writings*. trs P. Long and R White. Basil Blackwell. Oxford, 1979.

*Halliday, M. A. K. (1985). *Introduction to Functional Grammar*. London: Edward Arnold.

*Holm, P. and Karlgren, K. *Theories of meaning and different perspectives on information systems*. Published in proceedings of ISCO 3 – International Conference on Information System Concepts - Towards a Consolidation of Views, Marburg, 1995.

*Humphrey, C. and J. Laidlaw. *The Archetypal Actions of Ritual*. Oxford: Clarendon Press, 1994.

* Hurford, James R. *The Origins of Meaning*. New York: Oxford University Press. 2007.

*Kripke, S., 1972, *Naming and Necessity*, Cambridge, MA: Harvard University Press

*Lewis, D., 1970, "General Semantics," *Synthese* 22: 18-67.

*Lyons J (1981) *Language, Meaning & Context*, 1986, Fontana Paperbacks.

*Palmer, F. R. *Semantics: a new outline*. London: Cambridge university press. 1976

*Penner, H. H. *Impasse and Resolution: A Critique of the Study of Religion*. New York: Peter Lang, 1989.

*Penner, Hans H. *Teaching Levi-Strauss*. (Atlanta, GA: Scholars Press, 1998).

*Quine, W.V.O., 1960, *Word and Object*, Cambridge, MA: MIT Press.

*Quine, W.V.O., 1970, *Philosophy of Logic*, New Jersey: Prentice Hall.

*Russell, Bertrand. *Analysis of Mind*. London: George Allen and Unwin LTD. 1922.

*Rappaport, Roy A. *Ritual and Religion in the Making of Humanity* (Cambridge University Press, 1999).

*Speaks, Jeff, «Theories of Meaning», *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Summer 2011 Edition), Edward N. Zalta (ed.),

URL = <<http://plato.stanford.edu/archives/sum2011/entries/meaning/>>.

*Soames, 1999, "Skepticism About Meaning: Indeterminacy, Normativity, and the Rule-following Paradox," *Canadian Journal of Philosophy* 23: 211-249

*Umberto Eco, *Semiotics and the Philosophy of Language* (Bloomington: University of Indiana Press, 1984).

